



## کلیات محتشم کاشانی

عبدالحسین نوایی، مهدی صدری

که تقی الدین آن را در یکی از مجلدات مذکور که مربوط به شرح احوال شاعران معاصر با صاحب تذکره بوده نوشته است. تقی الدین به پاس قدردانی از استاد خویش و بنا بر ارادتی که شخصاً به محتشم داشته و به سبب مقام والای ادبی و هنری محتشم، مجلد مذکور را با شرح احوال محتشم آغاز کرده است. محتشم خود به صراحت خویشتن را صاحب هفت دیوان نامیده و فرموده است:

ز شش جهت در روزی بر اوست بسته و او

به ملک نظم خداوند هفت دیوان است

تقی الدین بنا بر وصیت دوست و مخدوم خویش محتشم، همین نحوه تنظیم دیوان‌ها را رعایت کرده است بدین شرح: دیوان اول موسوم به شیبیه، که همچنان که از نامش پیداست سروده‌های ایام پیری شاعر است. این دیوان شامل همه‌گونه شعر است، بدون هیچ ترتیبی که عرف همه دواین شعر است. ترتیب اشعار دیوان مذکور صرفاً بر اساس صورت تنظیم شده ذهن و فکر شاعر است و بر این پایه دیوان مذکور با قصیده توحیدیه‌ای با سیصد بیت آغاز می‌شود که متضمن به ماده تاریخی است که از سن چهل سالگی یعنی سن کمال محتشم به سال ۹۷۵ هـ.ق حکایت می‌کند و بعد از چند قصیده دیگر، دو سه مثنوی آمده تا این که در ردیف «چهل» اشعار دیوان وی، ترکیب بند معروفش در رثای اباعبدالله الحسین (ع) قرار گرفته و سپس به مقداری دیگر از اشعار که به غزل و قطعه و رباعی ختم می‌گردد.

دیوان دوم موسوم به صبابیه است و تمام آن غزلیات می‌باشد. دیوان سوم موسوم به شبابیه که آن هم تمام غزلیات است و از نامگذاری آن معلوم است که اشعار مندرج در آن مربوط است به ایام جوانی شاعر.

دیوان چهارم موسوم است به رساله جلالیه که شامل نظم و نثر است. محتشم این رساله را به نام مراد خویش شاطر جلال اصفهانی

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد بنا به تصریح تاریخ، کاشان همواره زادگاه و تجلی‌گاه بزرگان جلیل‌القدری در تمام زمینه‌های علمی، ادبی و هنری بوده که هر یک از آنان در زمینه‌های یاد شده شهرتی فراوان و به سزا یافته‌اند و نامشان در دفتر ایام و صفحات تاریخ ایران فروزان و جاودان مانده است و حتی گاه صیت شهرتشان از مرزهای سیاسی و جغرافیایی فراتر رفته و در هند و ماوراءالنهر و عثمانی پیچیده است. یکی از این شخصیت‌های برجسته در زمینه شعر و شاعری محتشم کاشانی است که شاعری بزرگ در تاریخ ادبیات فارسی بوده و از برجسته‌ترین سرایندگان دوره صفوی است. شهرت این شخصیت پرآوازه را معمولاً مردم تنها در ترکیب بند معروف‌تر از معروف وی - که در رثاء حسین بن علی (ع) است - می‌شناسند بدون اینکه تعمقی و تحقیقی در دیگر آثار به جا مانده از وی کرده باشند و لذا محتشم آن طور که بایسته و شایسته چنین شاعری باشد به اهل شعر و ادب شناسانده نشده، در حالی که او شاعری است که تأثیر فراوان بر گویندگان بعد از خود به ویژه بر گویندگان کاشانی گذاشته است. از این رو بر حسب توفیقی که پیش آمد بر آن شدیم تا به بررسی آثار و شرح احوال این شاعر عارف نامی بپردازیم و تصحیحی انتقادی بر اساس نسخه جمع و جور شده از سوی وصی محتشم - تقی الدین حسینی کاشانی متخلص به «ذکری» صاحب تذکره عظیم و نفیس و معروف تذکره خلاصه الاشعار وزیده الافکار - فراهم آوریم و تقدیم اهل فضل و ادب نماییم.

شایان ذکر است که محتشم خود سروده‌هایش را به صورت هفت دیوان در آورده است. منتها تقی الدین بر طبق وصیت شاعر، بعد از مرگش این دواین جداگانه را بدون هیچ تصرفی در یکجا به صورت کلیات محتشم بازنویسی کرده و مقدمه‌ای هم بر آن افزوده که آن مقدمه نیز در آغاز نسخه حاضر که در تحت طبع است آمده. ضمن اینکه باید گفت که مقدمه مذکور غیر از شرح احوال محتشم است

به سال ۹۷۰ هـ.ق تألیف کرده و این زمانی است که محتشم دچار تحول فکری و درونی شد که همه چیز را با معیار «جلال» می‌سنجیده و می‌اندیشیده؛ چنان که مجموع غزلیات رساله مذکور برابر است با شصت و چهار غزل، که خود سبب سرودن شصت و چهار غزل را به نام مراد خویش بیان داشته و گفته چون نام «جلال» به حساب جمل برابر با عدد شصت و چهار است چنین معیاری را در کار تألیف رساله مذکور مد نظر قرار داده که نهایتاً لفظ «جلال» از صفات خداوند باری تعالی است. پس از این تحول درونی و فکری و ذکر، محتشم تعداد ابیات سروده‌هایش را در هر گونه از قالب‌های شعر بر این معیار استوار ساخته مگر در رباعی که وزن و بحر و ابیاتش مشخص است و تغییر ناپذیر.

به ضرس قاطع و محکم می‌توان ادعا کرد که محتشم تنها شاعر در تاریخ ادبیات ایران است که چنین رابطه عددی را در ذهن داشته و نه پیش از وی و نه بعد از وی تا روزگار ما سراینده‌ای را سراغ نداریم که چنین دیدگاه عددی را در شمار ابیات سروده‌اش ملحوظ داشته باشد آن هم با ویژگی مضارب عددی (۴)، (۸)، (۱۶)، (۳۲) و (۶۴)؛ و چون موارد زیادی از این ویژگی را در مقدمه دیوان وی ذکر کرده و شواهد آن را نیز به دست داده ایم قصد تکرار نداریم. اما نمونه را به یکی از این شواهد در این مقال بسنده می‌کنیم و می‌گوییم در همین دوازده بند معروف محتشم دو نکته از نکات یاد شده در آن ملحوظ گردیده: اول آن که محتشم دوازده بند مذکور را در ردیف چهارم دیوان اول قرار داده که هم مضرب عدد (۴) در آن قرار دارد و هم یقیناً متناسب بودن آن را با اربعین آن حضرت (ع) مد نظر داشته؛ دوم این که هر بند آن هشت بیت است و در نتیجه مجموع ابیات آن کلاً بالغ بر (۹۶) بیت می‌گردد که این عدد خود حکایت کننده مضرب‌های گوناگون از اعداد متصوره ذهنی و به کار گرفته شاعر است. اگر آن را با مضارب ذکر شده حساب کنیم به نتیجه محاسبات زیر دست خواهیم یافت:

$$۹۶ = ۴۸ \times ۲$$

$$۹۶ = ۳۲ \times ۳$$

$$۹۶ = ۲۴ \times ۴$$

$$۹۶ = ۱۶ \times ۶$$

$$۹۶ = ۱۲ \times ۸$$

$$۹۶ = ۳۲ + ۶۴$$

شایان ذکر است که محتشم این موضوع ویژه و منحصر به فرد عقیدتی خود را به گور برد و این راز سر به مهر را بر هیچکس نگفته و برملا نکرده حتی به وصی خود تقی الدین؛ زیرا اگر تقی الدین بدین

راز آگاه بود به عنوان انتخاب در شعر محتشم تصرف نمی‌کرد و حیثاً اقدام به حذف یک یا دو بیت از اشعار وی نمی‌نمود. زیرا در بعضی از سروده‌های محتشم چنین تصرفاتی از سوی جامع دیوان وی شده است که تعدادی از این گونه تصرفات در دیوان کاملاً مشهود است. مثلاً بیتی یا ابیاتی را به هر مناسبت تقی الدین نپسندیده و حذف کرده که در نتیجه در بعضی از قصاید و مثنوی‌ها و قطعات شاعر دیده می‌شود که قصیده‌ای (۶۲) یا (۶۳) بیت ضبط شده یا حتی قصیده‌ای است دارای (۶۵) بیت؛ که نیک آشکار است که این قصیده بیتی اضافی از شمار معهود (۶۴) داشته که قطعاً شاعر به روی بیت اضافی خط کشیده و حذف کرده، ولی می‌بینیم که همان بیت اضافی هم در قصیده وارد شده و تعداد ابیات را از حد اندازه معین شاعر بیرون برده و این نکته را هم باید اذعان کرد که در هیچ جا از این دست ابیات اضافی بر ما مشخص و معلوم نیست که کدام بیت یا بیت‌ها بوده و نیز علت حذف بعضی از بیت یا بیتها چه بوده و یا ابیات حذف شده از سوی تقی الدین چه بیت‌هایی بوده؟ زیرا بعد از تدوین کلیات شاعر از جانب تقی الدین، نسخه برداران از روی نسخه تدوین شده جامع دیوان اقدام به استکتاب کرده‌اند که این نقیصه بواسطه فقدان منابع اصلی که مورد استفاده و جمع‌آوری جامع کلیات بوده همچنان باقی است. نمونه دیگر از این اشتغال ذهنی شاعر به اعداد معین همان قصیده سیصد بیتی می‌توان دانست که به سیاق عددی مساوی است با مجموعه اعداد:

$$۴ \times ۴ \times ۴ \times ۴ + ۴۴ = ۳۰۰$$

دیوان پنجم رساله نقل عشاق است که این رساله نیز به نظم و نثر است و محتشم آن را به سال ۹۶۶ هـ.ق تألیف کرده و نام معشوق و مراد خود را در قطعه ماده تاریخ پایانی رساله به صورت معما آورده که بر ما معلوم نشد که نام این شخص چیست؟ و نام این مراد کیست؟ و این نکته هم شایان ذکر است که با این که این رساله چهار سال پیش از رساله جلالیه ساخته شده معذالک شاعر در تقسیمات دواوین خویش آن را در ردیف دیوان پنجم قرار داده است. البته از یک سو می‌توان تألیف رساله مذکور را در سی و یک سالگی شاعر که آغاز تحول فکری و روحی وی است دانست و تکامل آن را در چهار سال بعد یعنی در تألیف رساله جلالیه مشاهده نمود که شاعر آن را مقدم بر این دیوان پنجم قرار داده و مراد از فرار گرفتن رساله جلالیه در مرتبه چهارم به منزله فلک چهارم یعنی شمس و نیز این که روح حضرت مسیح (ع) به فلک چهارم عروج کرد.

دیوان ششم موسوم به ضروریات است و مربوط به ماده تاریخ‌های سروده شده شاعر در باب موضوعات مختلف و در قالب‌های گوناگون

شعری. تعلیقاتی هم در باب موضوعات متنوع دیوان مذکور نگاشته شده که در پایان کتاب آمده است و این دیوان ضروریات شاعر مهمترین قسمت اشعار وی می باشد، از لحاظ اشتغال بر اسامی بسیاری از معاصرین او یا قضایای سیاسی و مسایل اجتماعی و ابنیه و آثار کاشان که احتمالاً در کمتر منبعی بدانها اشارت شده است. دیوان هفتم موسوم به معنیات است که محتشم در ابیاتی با داشتن عنوان معما سروده های خود را به پایان می برد. در این بخش از سروده ها، شاعر با طرح نام هایی که در بالای سروده قرار داده به صورت معما نام مورد نظر را بیان می دارد که امروز حل این معماها برای ما به علت عدم آشنایی با طرز ساختن آنها بسیار مشکل است و چه خوب گفته شاه عباس که معما مثل لنگری طعام است که هر کس تصور طعامی در زیر آن می کند اما چون لنگری را برمی دارند (یعنی معما حل می شود) خواننده متوجه می شود که در زیر لنگری هیچ چیزی به درد خوری نبوده است. ولی در هر حال، در هر روزگاری چیزی مطلوب و مرغوب قرار می گیرد. در زمان صفویه نیز معماگویی و معماسازی جزو هنرهای مطلوب و مرغوب بوده و وجود رساله های متعدد در این فن و ثبت معنیات فراوانی به اسامی مختلف در تذکره هایی چون تذکره نصر آبادی و امثال آن، حکایت از استقبال مردم از این لنگری مجلل ولی عملاً توخالی می کند.

بعد از بیان مطالب مزبور که جزئی از کلیات مطروحه در مقدمه دیوان است ما با بحث تأثیر فراوانی که محتشم بر گویندگان بعد از خود به ویژه بر گویندگان کاشانی گذاشته این معرفی را به پایان می بریم. کلیم کاشانی از شعرا بی است که در ایام جوانی خویش در کاشان زمان پیری محتشم را درک کرده و بواسطه شهرت فراوان محتشم به عنوان شاعری بزرگ و صاحب عنوان ملک الشعرا بی کاشان که کمتر از منصب ملک الشعرا بی ایران نبوده سخت تحت تأثیر سخن محتشم قرار گرفته و این تأثیر به خوبی از مقایسه اشعار وی با اشعار محتشم معلوم می شود و همین تأثیر پذیری در اشعار یک تن دیگر از معاریف شعرا بی کاشان یعنی نورالدین محمد شریف نجیب کاشانی به وضوح پیداست و با توجه به این که نجیب در حدود یک سده بعد از محتشم می زیسته است.

محتشم

جواهر سخنم، گرچه هست بی قیمت

در این دیار که بازار شاعری است کساد

کلیم

از کمی مشتری جنس سخن خوار نیست

تحفه گران قیمت است، چوش خریدار نیست

نجیب

در کسادی ماندم از قیمت چو اشعار نجیب

مشتری کم مایه و من نقد گوهر داشتم

محتشم

محل یار فروشی فغان که یاد نکرد

ز محتشم که غلام درم خریده اوست

کلیم

دوست به هیچم فروخت با همه یاری

یار فروشی در این زمانه همین است

محتشم

«اعتمادالدولتش» بد چون لقب در این دولت

۹۸۷ هـ ق

آن لقب را در حساب آورد طبع نکته دان

گرچه یک سال آمد افزون، بود عین مصلحت

تا به این علت مصون ماند ز چشم حاسدان

قصه کوتاه چون قدم در وادی فکرت نهاد

عقل دور اندیشه در اندیشه اصلاح آن

طبع دقت پیشه بر اندیشه سبقت کرد و گفت

اعتمادالدوله افسر بخش بادا در جهان

کلیم

چون به این مژده، آفتاب انداخت

افسر خویش بر هوا چو حباب

طبع دریافت سال تاریخش

زد رقم: «آفتاب عالمتاب»

شایان ذکر است که مراد از «افسر» در دو شعر ماده تاریخدار محتشم و کلیم حرف «الف» یا «آ» هر واژه ای است که شاعر با بیان آن اراده مقصود می کند. محتشم مبتکر در ابداع تعبیر مزبور است که از آن در ماده تاریخ خود سود برده و بعد کلیم از این تعبیر ابتکاری محتشم در سرودن ماده تاریخ تولد اورنگ زیب فرزند ذکور سوم شاه جهان گورگانی به سال ۱۰۲۷ هـ.ق استفاده کرده و به صورتی آشکار و روشن تأثیر پذیرفته است.

محتشم در اقتفای غزلی از لسان الغیب حافظ به مطلع: «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند...» می فرماید:

دی همایون خبری مژده دهانم دادند

مژده پرسش دارای جهانم دادند

نجیب کاشانی با ردیفی دیگر طی سه غزل با مطلع زیر از حافظ

تأثیر پذیرفته و مسلماً به اشعار محتشم نیز بی‌نظر نبوده است:

وعدۀ وصلی نوید از آن دهانم داده‌اند

هستی موهوم و عمر جاودانم داده‌اند

\*\*\*

باز جامی از می‌روحانیانم داده‌اند

هستی جاوید از آن روح روانم داده‌اند

\*\*\*

جان حیران و تن غافل ز جانم داده‌اند

دست بی‌گیرایی و رطل‌گرانم داده‌اند

محتشم

محتشم نزد خرد تنگ فضایی است جهان

کز قناعت، من دلتنگ بدان ساخته‌ام

کلیم

فقر را بس که قناعت به نظر شیرین کرد

دستم ار تنگ بود، تنگ شکر یافته‌ام

محتشم

با وجود وصل، شد زندان حرمان جای من

بر کنار آب حیوان تشنه مردم، وای من

کلیم

از حیات جاودان خضر، نزد اهل دل

تشنه مردن در کنار آب حیوان بهتر است

محتشم

منم از قهر و لطف یار در خوف و رجا مانده

به زیر تیغ او، روی شفاعت در قفا مانده

کلیم

عصا و رعشه‌ای در دست از پیری به ما مانده

ز دست‌انداز ضعف این است اگر چیزی به ما مانده

محتشم

آن که پای مرغ دل می‌بندد از روی هوا

طبع سحرانگیز وحشی بند صیاد من است

کلیم

هلاک همت مرغ شکسته بال دلم

که از شکاف قفس در کمین صیاد است

محتشم

از آن آتش زبان دیگر چه داری محتشم، در دل

که ثعبان نی کلک تو را آتش فشان دارد

کلیم

صراحی چون دلی خالی کند دیگر نمی‌گیرید

کلیم است این که دایم دیده‌های خون فشان دارد

محتشم

اجل را دست می‌بندد به چوب از پیش‌دستی‌ها

که تیری بهر ما پُرآن‌ترازوی در کمان دارد

کلیم

به عاشق ناز معشوقان به یک نسبت نمی‌ماند

که تیر رفته آخر بازگشتی با کمان دارد

محتشم

تا مدعی ز ابروی او چشم بر نداشت

تیری از آن کمان به دل من گذر نکرد

کلیم

ز بس که گرد کدورت نشست بر سر هم

به دل خدنگ جفای زمانه کار نکرد

محتشم

به جانان می‌نویسم شرح سوز خویش و می‌ترسم

کز آشناکی مضمون زبان خامه در گیرد

کلیم

چنین که صحبت ما با زمانه در نگرفت

عجب که بر سر خاکم چراغ در گیرد

محتشم

بلا به من که ندارم غم بقا چه کند

کسی که دم ز فنا زد به او بلا چه کند

کلیم

مریض را چو عیادت گُشد، دوا چه کند

کسی به پرسش یک شهر آشنا چه کند

کلیم از غزل شماره (۱۱۱) دیوان دوم محتشم در چاپ حاضر،

با همان وزن و ردیف و با قافیه‌ای متفاوت و با تعداد یکسان ابیات

یعنی هفت بیت استقبال کرده است:

محتشم

لعل تو در شکست من زمزمه بس نمی‌کند

آنچه تو دوست می‌کنی دشمن کس نمی‌کند

کلیم

اشک دمی جدایی از خانه تن نمی‌کند

سیل خراب می‌کند، لیک وطن نمی‌کند

و همچنین کلیم از غزل شماره (۱۲۲) دیوان دوم محتشم در

چاپ حاضر، با همان وزن و ردیف و قافیه و با تعداد ابیات یکسان یعنی هفت بیت استقبالی بس آشکار کرده است:

#### محتشم

دل هم از بی دست و پای، در پی آن دل شکار  
بر زمین غلطان چو مرغ نیم بسمل می رود  
حال مستعجل و صالی چون بود کاندرد و داع  
تا گشاید چشم تر بیند که محمل می رود  
با وجود آن که ضبط گریه خود می کنم  
ناقه اش از اشک من تا سینه در گل می رود  
محتشم بهر نگاه آخرین در زیر تیغ  
می کند عجزی که خون از چشم قاتل می رود

#### کلیم

عمر سیرش کوتاه است از جورث ار دل می رود  
چندگامی از ضرورت صید بسمل می رود  
خواب غفلت بس که چشم کاروان عمر بست  
بانگ باید بر جرس ها زد که محمل می رود  
بر زبان دارد حدیث چشم طوفان بار من  
خامه معذور است اگر تا سینه در گل می رود  
کینه ای ای کاش باعث می شدی بر قتل ما  
خون ناحق زود از باد قاتل می رود

#### محتشم

حسن را گر ناز او کالای دکان می شود  
زود نرخ جان در این بازار ارزان می شود  
محتشم یا گریه را رخصت مده یا صبر کن  
تا منادی در دهم کامروز طوفان می شود  
کلیم  
کاروان خط نمی دانم چه بار آورده است  
این قدر دانم که نرخ بوسه ارزان می شود  
می جهد ابروی موج و می پرد چشم حباب  
نیست خیر ای دل دگر در دیده طوفان می شود

#### محتشم

ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی  
کاری به بلبلان کهن آشیان مدار  
نجیب

شکر ریز، طوطی هند بلاغت

نجیب آن کهن بلبل باغ ایران  
کلیم در دو غزل با دو ردیف و دو قافیه متفاوت و نجیب با همان

وزن و قافیه از دو غزل محتشم استقبال کرده اند:

#### محتشم

ای نگاهت آهوان را گرم بازی ساختن  
کمترین بازی، سوار از پشت زین انداختن  
کلیم

کار دوران چیست؟ جمعیت پریشان ساختن  
سیل مجبور است در معموره ویران ساختن

#### \*\*\*

چیست کارم؟ زخم کاری هر زمان برداشتن  
وز خدنگ جور او زخم سنان برداشتن

#### نجیب

عادت دل چیست؟ خود را در بلا انداختن  
رشته ها در گردن از زلف دوتا انداختن

#### \*\*\*

زهدا با می کشان خود را به خواب انداختن  
اندکی بیجاست چون یخ در شراب انداختن

کلیم به وزن و ردیف و با قافیه ای دیگر و نجیب با همان وزن و با  
قافیه و ردیفی دیگر غزل محتشم را استقبال کرده اند:

#### محتشم

روز من زان زلف می دانم سیه خواهد شدن  
حال من زان خال می دانم تبه خواهد شدن

#### کلیم

حسن اگر این است، ناصح همچو ما خواهد شدن  
چوب تر آخر به آتش آشنا خواهد شدن

#### نجیب

عاقبت پامال خوب و زشت می باید شدن  
چند روزی خاک و آخر خشت می باید شدن

#### محتشم

سوخته فراق را وعده خام پُر مده  
رسم کجاست دم به دم آب زدن کباب را

#### کلیم

گریه به حال دل کلیم این همه از چه می کنی  
اشک مریز این قدر، شور مکن کباب را  
خاقانی شروانی غزلی با وزن و ردیف غزل شماره (۳۳) دیوان  
سوم محتشم در چاپ حاضر با قافیه ای دیگر از غزل محتشم دارد و  
آشکارا معلوم است که محتشم توجه به غزل خاقانی داشته و  
همچنین نجیب هم ظاهراً در دو غزل خود به هر دو سراینده بزرگوار

نظر داشته است:

### خاقانی

تا جهان است از جهان اهل وفایی برنخاست  
نیک عهدی بر نیامد آشنایی برنخاست

### محتشم

چون دم جان دادم آهی ز جانان برنخاست  
آهی از من سر نزد کز مردم افغان برنخاست

### نجیب

در مصاف دختر زر هم نبردی برنخاست  
عالمی افتاد از این نامرد و مردی برنخاست

\*\*\*

سوخت دلها عشق و از کس آه سردی برنخاست  
خانه‌ها این سیل ویران کرد و گردی برنخاست

### محتشم

می‌فکنم خویش را از خاکساری بر رهش  
اوز استغنا مرا با خاک یکسان کرد و رفت

### نجیب

خاکساری بین که چون نقش قدم در راه او  
عشق با خاکم برابر کرد و گردی برنخاست

### محتشم

قدر آن درویش سلطان دل بدان، ای مه کزو  
گر بخواهی عالمی، اواز دو عالم بگذرد

داری آن نوع گدایی که اگر همت او

بر فرازد علم، اول ز دو عالم گذرد

### کلیم

طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی

یا همتی که از سر عالم توان گذشت

### محتشم

چو تیر غمزه افکندی به جان ناتوان آمد

دگر زحمت مکش جانا که تیرت بر نشان آمد

سحر گه تر نشد در باغ، کام غنچه از شبنم

که لعلت را تصور کرد و آتش در دهان آمد

نمازم را کرد تلقین شیخ و آخرزان پشیمان شد

که ذکر قامت آن شوخم اول بر زبان آمد

### کلیم

به لب از شوق پابوس تو جان ناتوان آمد

چنان آسان که گفתי حرفی از دل بر زبان آمد

به خون خوردن چنان دل عادتی دارد که جام می  
به دست هر که دید از شوق، آتش در دهان آمد

به کج رفتاری و ناراستی عالم چنین مایل  
چه سان تیر مراد ما تواند بر نشان آمد

### محتشم

امشب که چشم شوخ تو در مهد خواب بود  
مهد زمین، ز گریه من، غرق آب بود

تنها گذشت و یک قدم از پی نرفتمش  
پایم ز بس که در وحل از اضطراب بود

### کلیم

شب که جوش گریه من مایه سیلاب بود  
بخت بد را آب می برد و همان در خواب بود

نه به راه آرام می‌گیرد، نه در منزل قرار  
هر که او بی تاب مادر زاد چون سیماب بود

رحم از آن بی‌باک می‌خواهم که از مستی حسن  
های‌های گریه در گوشش صدای آب بود

### محتشم

گشته عالمگیر، صیت مشرب ما، محتشم  
بس که با دردی کشان باده پیمای گشته‌ایم

### کلیم

شد کلیم آوازه‌اش از صبح عالمگیرتر  
تا چو شمع صبحگاهی از زبان افتاده است

### محتشم

ای صبا درد من خسته به درمان برسان  
یعنی از من بستان و به جانان برسان

ورنه بنشین و به قانون شفاعت، پیشش  
نال آغاز کن و قصه به پایان برسان

### کلیم

ای صبا این دل صد چاک به جانان برسان  
شانه‌ای تحفه به آن زلف پریشان برسان

تا کی ای بخت بری چاک ز جیبم به کنار  
یک شب هجر مرا نیز به پایان برسان

### محتشم

تا دست را حنا بست، دل برد از این شکسته  
دل بردنی به این رنگ کاری است دست بسته

من با حریف عشقت، با این توان چه سازم  
او سالم و توانا، من ناتوان و خسته

دریای عشق خوبان، بحری نکوست، اما  
کشتی ما در این بحر، بد لنگری گسسته  
کلیم

تا کی خورم غم دل، با نیم جان خسته  
دست شکسته بندم، برگردن شکسته

جمعیت حواسم، ناید به حال اول  
گم گشته دانه‌ای چند، از سبحة گسسته

دارم دلی که هرگز، نشکسته خاطری را  
بیمار گشته از غم، پرهیز اگر شکسته

محتشم در غزل شماره (۱۰۲) دیوان سوم چاپ حاضر از غزل  
معروف لسان الغیب حافظ به مطلع:

آنان که خاک را به نظر توتیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

با قافیه‌ای دیگر استقبال کرده است. بعد از محتشم، ملامحسن  
فیض کاشانی نیز از همین غزل حافظ اقتفا نموده اما به نظر می‌رسد  
فیض کاشانی در این استقبال بیشتر و امدار محتشم بوده است تا  
حافظ، زیرا ردیف و قافیه محتشم هم مدنظر فیض بوده است.

محتشم

آسودگان چونشاه دُرد آرزو کنند

آیند و خاک کشته عشق تو بو کنند

جویندگان خلد برین را خبر کنید

تا همچو محتشم به خرابات رو کنند

فیض کاشانی

بی‌بادگان چو مستیتان آرزو شود

آیید و خاک مقبره فیض بو کنید

تا زنده‌ام نمی‌روم از میکده برون

بعد از وفات نیز بدان سوی رو کنید

محتشم

قصه کوتاه بهر تاریخش دل آشفته گفت:

«حیف از آن یوسف که از مصر آمد و کنعان ندید»

۹۸۷ هـ.ق = ۱۰۸۶

لیک پیر عقل کامد موشکاف اندر حساب

یافت سالی کم ز مدت چون به کنه آن رسید

چرخ در اتمام مدت خواست افزایش بر آن

یک الف از حيله، گر بالفرض باید آفرید

بر جبین خود نوشت از عزت آن مصراع را

پس به تقریب عزای او «الف» بر خود کشید

میر رفیع الدین حیدر معمایی طباطبایی کاشانی که شاعر  
هم عصر محتشم است از تعمیه ابتکاری محتشم در ماده تاریخ مذکور  
- که همان «الف بر خود کشیدن» است - برای ماده تاریخ در گذشت  
اکبر شاه گورکانی پادشاه هند در مصراع‌ی به سال ۱۰۱۴ هـ.ق  
چنین سود بوده است:

«الف» کشند ملایک ز «فوت اکبر شاه»

۱۰۱۴ هـ.ق = ۱۰۱۵

حاج لطفعلی بیک آذربیکدلی در قصیده‌ای در یکصد و چهل و

نه بیت در مدح ابوالفتح خان زند پسر کریمخان به اقتفای قصیده

شماره (۲۳) دیوان اول محتشم در طبع حاضر به مطلع:

دهنده‌ای که به گل نکهت و به گل جان داد

به هر کس آنچه سزا بود حکمتش، آن داد

در مدح مرتضی میرغیاث الدین محمد میر میران؛ آذر بیکدلی

در قصیده خود ضمن بیان عجز از مقابله با محتشم، از قدرت شاعر

کاشانی ستایش کرده و او را از دوتن از شعرای معروف ایران یعنی

ظهیر فاریابی و سلمان ساوجی بسیار برتر دانسته است:

در این قصیده، که رشک لال عمان است

نخست محتشم از نظم زیب دکان داد

به این بضاعت مزجات، خامه من نیز

نثار بارگهست کرد و نظم دیوان داد

فقیرم و متزلزل ز محتشم، چه کنم

توانم ار چه جواب ظهیر و سلمان داد

ولی خوش است دل من، به این که داده‌امستم

نثار خود به تو من، او به میر میران داد

محتشم

عقل در عشق تو، انگشت ملامت بر من

آن قدر داشت که انگشت نما گردیدیم

ایرج میرزا

جرم از غیر و، سرانگشت ندامت از من

حال سیابه اشخاص پشیمان دارم

محتشم

نگهش با من و چشمش با غیر

غلط انداز نگاهش نگرید

نجیب

دیدم از نرگس مخمور سیه مست کسی

غلط انداز نگاه‌ی که دلم از جا رفت